

بررسی و تبیین بازنمایی افکار ناسیونالیستی در ترکیه و تاثیر آن بر هویت ملی در ایران معاصر

علی شیاری^۱، علی شکری^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۰۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۵

چکیده:

هدف محققان در این پژوهش این است تا با بررسی دقیق زمینه‌های ملی‌گرایی در سطوح اجتماعی و سیاسی در ایران و ترکیه، به ویژگی‌ها و تاثیر آنها بپردازد. در این مقاله از مبانی نظری ارنست آندره گلنر (Ernest André Gellner) بهره خواهیم جست تا یکسان‌سازی ناسیونالیسم در ترکیه و تبیین بازنمایی ناسیونالیسم در ترکیه و تاثیر آن بر هویت ملی در ایران معاصر در صور مختلف فرهنگی و سیاسی خواهیم پرداخت. داده‌های پژوهش بر مبنای دریافت کتابخانه‌ای و رجوع به منابع دست اول می‌باشد. در این راستا با بررسی منابع موجود و نحوه تاثیرگذاری نظام‌های حکومتی در ظهور جنبش‌های ناسیونالیستی در ایران و ترکیه در یک مطالعه تطبیقی نتیجه‌گیری خواهد شد. این تحقیق از لحاظ محتوا نوعی پژوهش کیفی به شمار می‌آید که در ابتدای تحقیق یک بررسی تاریخ‌نگارانه صورت خواهد پذیرفت، اما اساس پژوهش روش تحلیلی و تطبیقی خواهد بود که رویکرد پژوهش مبتنی بر تاثیرگذاری عوامل محیطی در ایران و ترکیه می‌باشد. بر مبنای نتایج یافته‌ها با توجه به سابقه دیرینه ارتباط میان ایران و ترکیه، تاریخ معاصر ترکیه که تحت تاثیر حرکتی پرتکاپو بین نفوذ مدرنیته و گرایش‌های ملی‌گرایی قرار گرفته، بر هویت ملی در ایران تاثیر گذاشته است.

واژگان اصلی: ترکیه، ایران، ملی‌گرایی، هویت ملی، ایده.

۱. استادیار گروه آموزشی علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران (نویسنده مسئول)
ali.shokri1990@gmail.com
۲. دکتری علوم سیاسی گرایش مسائل ایران، علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران

مقدمه

برای دهه‌های متمادی نگاه تک بعدی در قلمرو سیاست خارجی ترکیه به یک اصل چالش ناپذیر تبدیل شده است. از نیمه‌های دهه هشتاد به دلیل جابه‌جایی تدریجی قدرت در صحنه داخلی و فروکش کردن فضای جنگ سرد، به تدریج توجه معطوف به اهمیت نقش نافذ دو سرمایه‌مذهب و موقعیت جغرافیایی در ارتقاء جایگاه و تاثیرگذاری ترکیه در خاورمیانه شد. تحولات و عوامل (داخلی و بین‌المللی) ترکیه را به سوی حضور فعال و هدفمند در معادلات داخلی کشورهای منطقه و ایفای نقش فعال تر در شکل دادن به روابط بین کشورهای خاورمیانه سوق داده است (دهشیار، ۱۳۹۲: ۱۵۱-۱۴۹). هویت‌ها محصول باورهای بینذهنی هستند، ثابت نیستند و واجد خصیصه ارتباطی‌اند؛ یعنی بر مبنای تعامل با منافع و هویت‌های دیگر کنش‌گران قوام پیدا می‌کنند. یکی از ایدئولوژی‌های سیاسی تاثیرگذار در غرب آسیا پس از جنگ جهانی اول، کمالیسم است. مصطفی کمال، که آتاترک (به معنای پدر(ملت) ترک) خوانده شد، اصطلاحاتی را در راستای ایجاد ملت-دولتی همگن اعمال کرد که در آن هویت‌های قومی و دینی در سایه ناسیونالیسم ترک که ساخته و پرداخته دولت بود، قرار داشتند. این اصطلاحات کمالیسم نام گرفتند (کاظمی و غلامی، ۱۴۰۰: ۱۵-۱۴). مفهوم کمالیستی ملی‌گرایی، هم‌سان‌سازی فرهنگی و وحدت سرزمینی کشور است. این اصل بر این اندیشه تکیه دارد که هر کس که خود را ترک احساس کند، ترک است. ناسیونالیسم به مثابه یک عبارت، عناصری چون «آگاهی ملی»، «هویت ملی» و وفاداری ملی را در برمی‌گیرد. ناسیونالیسم «ملت‌باوری»، اثبات هویت ملی در قالب «دولت-ملت» است که به عنوان یک نظریه، نخست در اروپا طرح شد. ملی‌گرایی به عنوان یک اصطلاح مدرن «خودشناسا»ی اجتماعی از انسانهاست که خود را به عنوان یک هویت متمایز در قالب یک واحد سیاسی یک مکان جغرافیایی و یک فرهنگ متمایز تعریف می‌کنند. برای سال‌های طولانی عثمانی کوشید تا با عناوینی چون تورانیسم، اسلام‌گرایی، عثمانیسم مرهمی بر زخم‌های گشوده هویتی خود باشد، اما به گواه تاریخ چنانچه باید این زخم‌ها التیام نیافت. همین تجربه تاریخی بود که باعث شد مصطفی کمال و یارانش به فکر خلق ملتی جدید و نه ترمیم زخم‌های کهنه باشند. مؤسسان جمهوری ترکیه کوشیدند تا با خلق ملتی با هویتی جدید و به‌جای آوردن بایسته‌های این آفرینش و تثبیت آن، ضمن گام نهادن در مسیر نوسازی با اقتدار ظهور کنند. نخبه‌گرایان جمهوری جدید ترکیه، اروپا را به‌عنوان منبع روشنگری و مدرن‌سازی می‌دیدند. از این‌رو، با هدف خلق اروپایی دیگر در خود، ویژگی‌های نخستین هویت خود را ناسیونالیسم و سکولاریسم معرفی کردند، اما تلاش برای حذف صورت مسائل، به حاشیه راندن‌ها، فرافکنی‌ها و دیگری‌سازی در

بستر تجربه‌های تلخ تنظیمات و قرارداد سور، ترکیه را همچنان در یک فضای هابزی و با هویتی تکه‌پاره به دنیا آورد. ترکیه بی وقفه در تلاش برای رسیدن به جایگاه شایسته تر در جهان اسلام و عرصه بین‌المللی است و سعی در گسترش نفوذ خود در روابط با کشورهای اسلامی و غرب آسیا دارد که این سیاست ترکیه نعثمانی گرای نامیده می‌شود، این نعثمانی گرای بیش از هر چیز فرصت طلب و منافع محور است و از هر قابلیت پیرامونی برای ارتقای خود سود می‌جوید (احدی و کلانتری، ۱۳۹۶: ۱۱۴-۱۱۲). برخی از صاحب‌نظران معتقدند فرایند همگرایی ترکیه با اتحادیه اروپا از طریق تحلیل مقایسه‌ای فرایند دویست‌ساله غربی‌سازی ترکیه قابل درک است. می‌توان گفت که فرایند غربی‌سازی ترکیه مبتنی بر کشاکش برای بقا در برابر تهدیدی به نام غرب در طول قرن نوزدهم بوده است. سه گروه عمده هویتی فرهنگی و سیاسی که در آن دوره ظهور کردند عثمانی‌گرایان، اسلام‌گرایان و ترک‌گرایان بودند. پیرو تحولات مختلفی که در این دوره به‌وجود آمد نخبگان عثمانی به تمیز دو مفهوم مختلف غربی یعنی «غرب به‌عنوان دشمن نظامی - سیاسی» و غرب به‌عنوان «تمدن» پرداختند. به این ترتیب، در این دوره با شعارهایی چون «غرب‌گرایی ضمن ضدیت با غرب» در کانون گفتمان پیشرفت و توسعه این دوره قرار گرفت. با وجود این، هویت‌های فرهنگی و سیاسی مختلف، بینش‌های متفاوتی نسبت به فرایند عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا داشتند. حس تعلق یا عدم تعلق به اتحادیه اروپا یک عنصر اصلی در تعریف هویت جمعی ترکیه در بستر تمدن‌سازی به‌شمار می‌رود. از این‌روست که اروپا به یک مرجع اصلی در بسیاری از بخش‌های مختلف جامعه ترکیه حتی در هزاره سوم تبدیل شده است. هدف اصلی در این تحقیق پیش رو بازنمایی افکار موثر و تأثیرگذار ملی‌گرایی ترکیه در هویت ملی ایرانیان می‌باشد. اهمیت و ضرورت تحقیق این است که دو کشور ترکیه و ایران از هم تأثیر پذیرفته و برهم تأثیرگذار بوده‌اند، بنابراین رویکردهای سیاسی و ناسیونالیستی این کشور بر امنیت ملی و هویت ملی ایران تأثیرگذار بوده است. سوال اصلی این می‌باشد که چه عواملی در شکل‌گیری و فرآیند تکوین هویت ملی ترکیه با هدف، تبیین و تشریح عوامل، زمینه‌ها، شرایط و مناسبات و بر شکل‌گیری هویت ملی در ایران در طول تاریخ از باستان تا دوران معاصر تأثیرگذار بوده‌اند؟ و چه عناصر و ابعاد ملیت، ملی یا هویت ملی ترکیه در ایران (به‌عنوان یک پایه هویت جمعی ایرانیان) دخیل بوده است. بدین منظور و از آنجایی که سنجش هویت ملی نمیتواند بدون توجه به ادبیات موجود و بررسی‌های انجام شده باشد، مراجعه به این ادبیات ضروری و لازم است.

مبانی نظری

طبق تئوری هویت اجتماعی، افراد مشخص می‌کنند که چه کسانی هستند و به کدام گروه اجتماعی تعلق دارند. بر اساس این تئوری، آنها با درگیر شدن در فرایندهای طبقه‌بندی (categorization) (قرارگرفتن، و به حساب آوردن خودشان درون گروه‌ها)، شناسایی (identification) (پیوندهای ذهنی)، و مقایسه (comparison) (تعصب نسبت به گروه خود و اهمیت آن) احساس تعلق پیدا می‌کنند. این اجزایزمنند فهمی از تعلق است، که با توجه به خصوصیات، ایده‌ها و دیدگاه‌ها گسترش می‌یابد و هنجارهای فرهنگی و اهداف متناسب به شخصیت را در بر می‌گیرد (حسینی و دیگران، ۱۳۹۸: ۵). ارنست آندره گلنر (Ernest André Gellner) بهترین نقطه‌ی شروع برای بحث پیرامون نقش فرهنگ در خلق ناسیونالیسم می‌باشد و بسیاری از متخصصین نظریه‌ی وی را مهم‌ترین تلاش برای فهم ناسیونالیسم ارزیابی کرده‌اند (اوزکریملی، ۱۳۸۳، ۱۵۸). نظریه گلنر در باب ناسیونالیسم را میتوان در بستر سنت طولانی مدتی که منشأ آن به دورکهایم و وبر میرسد به نحو بهتری درک کرد. خصوصیت اصلی این سنت، تمایز پایه‌های بین جوامع «سنتی و مدرن» است. گلنر یک رابطه‌ی کاملاً متفاوتی بین قدرت و فرهنگ در جوامع صنعتی فرض میکند. در جوامع صنعتی فرهنگی عالی در کل جامعه رخنه میکند، آن را تعریف و به وسیله‌ی قدرت سیاسی حفظ میشود. فرهنگ مشترک برای حفظ نظم اجتماعی در جوامع کشاورزی - سواد ضروری نیست، زیرا شأن که جایگاه فرد در نظام نقش‌های اجتماعی است، انتصابی میباشد. در چنین جوامعی فرهنگ فقط ساختار را تقویت کرده و وفاداری‌های موجود را تشدید میکند. برعکس در جوامع صنعتی که مشخصه‌ی آنها میزان زیاد تحرک اجتماعی است و دیگر نقشها انتسابی نیستند فرهنگ نقش فعال تری ایفا میکند و ماهیت کارها با وضعیت کشاورزی متفاوت است. به طور کلی تمام بحث گلنر در این قسمت این است که نظامی که صنعتی میشود یا در حال صنعتی شدن است نیازمند یک نوع یکسان سازی و ایجاد فرهنگ و زبان استاندارد همگانی است و حضور گرایشها و فرهنگهای محلی میتواند مانع شکل‌گیری این فرهنگ جدید باشد، لاجرم دولت مدرن فرآیند یکسان سازی (assimilation) را تسریع می‌بخشد و به استانداردسازی (standardization) فرهنگ می‌پردازد. (Gellner, 1987, 120).

در دیدگاه گلنر ناسیونالیسم ذاتاً تحمیل عمومی یک فرهنگ والا بر جامعه است و فرهنگ مشترک به تدریج به عامل و هسته اصلی هویت فرد تبدیل میشود. در ادامه گلنر به خصوصیات

«ضد آنتروپی» که در واقع مانع یکسان سازی یا استانداردسازی می باشند رنگ پوست، عاداتهای عمیق مذهبی و فرهنگی که به سختی در فرهنگ والا حل می گردند نیز اشاره می کند که در صورت تداوم و ناکارآمدی دولت ممکن است به پیدایش ملتها و فرهنگ های حاشیه ای جدیدی در کنار فرهنگ والا تبدیل شود (Gellner, 1987, 85). خلاصه کلام آنکه ناسیونالیسم است که ملتها را به وجود می آورد، خود ناسیونالیسم هم محصول سازماندهی است و مهم ترین کار ویژه ناسیونالیسم نیز همان یکسان سازی فرهنگی است. ملی گرایی نیروی عینیت یافته ملت است و بیانگر تقدم نفع جمعی بر نفع فردی است، به عبارت دیگر نمادی از ملت است که از طریق احساسات آشکار می شود. (موسوی، ۱۴۰۰، ۸۹)

گروه های هویتی در ترکیه

برخی از متخصصان معتقدند می توان هویت های اجتماعی - فرهنگی و سیاسی ترکیه را مبتنی بر تضادشان با اروپا دسته بندی کرد. برای نمونه برخی ها سه گروه هویتی مختلف را شناسایی می کنند: گروه نخست، فرایند اروپایی شدن ترکیه را یک فرایند ضروری و مفید و سکویی برای پرش اقتصاد ترکیه به سمت جهانی شدن آن و تأمین امنیت منطقه ای این کشور می دانند. گروه دوم طرحی از اروپا با تکیه بر ملاحظات اقتصادی و ژئوپلیتیکی ارائه می کنند. گروه سوم نیز از اتحادیه اروپا به عنوان مرجع سیاسی و تمدنی یاد می کنند. شکاف های ایدئولوژیک و هویتی گسترده ای بین این سه گروه وجود دارد. در ترکیه سه گروه بندی مختلف درباره تغییر، مدرنیسم و فرایند همگرایی با اتحادیه وجود دارد. گروه نخست، کسانی هستند که به نقد نخبگان فکری و سیاسی ای می پردازند که اتحادیه اروپا را به عنوان اهرم فشار و سازوکار کارکردی برای تغییر ترکیه با توجه به ناکفایتی پویایی های داخلی این کشور ضروری می دانند، اینها از حامیان اتحادیه اروپا به عنوان ترک های سفید و یا ترک های اروپایی یاد می کنند (قوام و صولت، ۱۳۹۵: ۸۹). گروه دوم کسانی هستند که معتقدند فرایند ملت سازی در ترکیه کامل نشده، از این رو، پویایی های بیرونی می توانند عامل انحراف این پروسه شوند. پس تا استقلال کامل باید مانع این امر شد. این گروه کسانی هستند که اشتیاقی به تقسیم یا واگذاری قدرت سیاسی و اقتصادی خود به افراد یا سازمان های فراملی ندارد. (همان، ۹۰) گروه سوم کسانی هستند که معتقدند اصول، دلالت ها و فلسفه های اتحادیه اروپا ابزار مناسبی برای فراهم کردن آزادی، رفاه و امنیت جامعه و افراد ترکیه فراهم می کند. با وجود این،

از اتحادیه اروپا به‌عنوان ابزار ضروری برای تغییر در ترکیه یاد نمی‌کنند هرچند که مردم ترک خواسته‌های مشابهی با اروپاییان داشته باشند. (همان، ۹۰).

در ایران نیز در دهه اخیر هویت به یکی از کلید واژه‌های تحقیقات و پژوهش‌های نظری و کاربردی در جامعه علمی ایران تبدیل شده است که علت این امر را میتوان در تسری روند جهانی شدن و تبعات ناشی از آن از جمله بحث‌های تهاجم فرهنگی، بحران هویت، هویت‌های قومی و مذهبی، هویت‌های تکواری و... دانست که بر هویت ملی به تبع آن وحدت ملی و سرزمینی ایران تاثیرگذار بوده است.

ملی‌گرایی در ترکیه

یکی از ضرورت‌های بررسی تطور الگوی نوسانی در دموکراسی ترکیه تبارشناسی این نوع از شکل حکومتی در بستر تاریخی و مشاهده روندهای آونگی و توام با نوسان آن است. به طور کلی سیر دموکراسی ترکیه و تحولات آن را در چندین مرحله میتوان مورد بررسی قرار داد. مرحله نخست: پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی ساخت ملتی جدید و بهبود اوضاع اقتصادی به دنبال دوره‌های طولانی از جنگ‌ها و تنش‌ها، هم در درون جامعه و هم از نظر بین‌المللی، ضروری بود. زوال امپراطوری عثمانی منشأ اولین مرحله توسعه سیاسی ترکیه در قرن بیستم می‌باشد. فراز و فرود بحران‌های سیاسی و اجتماعی در عثمانی طی قرن نوزدهم و بیستم سبب شد تا مؤلفه امنیت برای تصمیم‌گیرندگان و رهبران سیاسی آن اولویت یابد. تجزیه مداوم کشور، نابسامانی‌های سیاسی، فقدان اقتدار مرکزی، مداخلات گسترده خارجی و بی‌توجهی به نقش و جایگاه عثمانی در معادلات بین‌المللی سبب شد تا عده‌ای از افسران جوان این کشور با تمسک به نوعی ناسیونالیسم، ترکیه نوین را بنا نهند. دولت نیز از طریق سیاست‌های اصلاحی، که از بالا به پایین اعمال میشد، چشم انداز اجتماعی، فرهنگی، سیاسی ترکیه را تغییر داد. کمال آتاتورک در نخستین روزهای استقرار جمهوری به جای حل همزمان همه مسائل، آنها را به دقت از هم جدا کرد و رضایت و حتی پشتیبانی کسانی را که ممکن بود با اصلاحات دیگر او مخالفت کنند، برای یک‌یک اصلاحاتش به دست آورد. وی در ابتدا به تعریف اجتماع ملی و مرزبندی قومی اقدام کرد. هدف وی یکپارچه کردن نیروهای ملی بود؛ اما آنچه جمهوری ترکیه را با امپراتوری متمایز میکرد این بود که این جمهوری موفق شد قلمرو اقلیت‌های شناخته شده این کشور را محدود کند. دومین گام او ایجاد نهادهای سیاسی نوین و کارآمد برای

اعمال اقتدار بود. پیاده کردن اصلاحات مذهبی، اجتماعی، فرهنگی و قانونی از طریق این نهادها در مرحله بعد قرار داشت. این توالی اصلاحات استراتژی آگاهانه آتاتورک را منعکس میکرد. هدف آتاتورک اعمال کنترل بر نهادهای عمده قدرت بود و در این راه نخستین اقدام وی جدا کردن ارتش از سیاست بود. در سرتاسر دوره تک حزبی (۱۹۲۳-۱۹۴۵)، ارتش کاملاً از حیات سیاسی جدا نگه داشته شده بود. افسرانی که خواستار ورود به سیاست بودند باید استعفا میدادند که بسیاری از آنها به حزب جمهوریخواه خلق پیوستند (Ahmad, 2006: 69). قانون اساسی ترکیه نیز در سال ۱۹۲۴ با ۱۰۵ اصل به تصویب رسید که طی آن بر برابری همه شهروندان ترکیه در برابر قانون و اسلام به عنوان دین رسمی ترکیه تأکید شد. این قانون اساسی در سال ۱۹۲۸ بازنگری شد و کلمه «اسلام» از آن حذف شد تا لائیسیته که به همراه پنج اصل دیگر (جمهوریخواهی، ناسیونالیسم، دولت سالاری، مردم گرایی و انقلاب باوری) که در برنامه حزب آمده بود به عنوان اصول بنیادی جمهوری شناخته شود. مرحله دوم توسعه ترکیه، چگونگی تحکیم رژیم ناسیونالیست: دولت برای اجرای این پروژه ابتدا دیوانسالاری ایدئولوژی خاص خود یعنی «کمالیسم» را به منظور حفظ استقلال عمل در برابر جامعه ایجاد کرد که هدف آن استقلال از نیروهای داخلی و بین المللی در جهت ایجاد دولت-ملت همگن «ترک» و مدرن «سکولار» بود (یاووز، ۱۳۹۱: ۶۸). مرحله سوم: دوران پرتلاطم دموکراسی بین سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۸۳: خلاء ایدئولوژیک در غیاب خلافت اسلامی منجر به شکل گیری اولین شکافهای میان احزاب سکولار و اسلام‌گرا و واکنشهای خشونت آمیز از سوی فرقه های مختلف شد. مواجهه خشونت بار دیگر بین کمالیستها و گروههای مبارز اسلامی در سال ۱۹۳۰ رخ داد. به گفته «فیروز احمد» رویدادهای موعودگرایانه - ادعای ظهور مهدی موعود- بیش از هر عامل دیگری به مصطفی کمال فهماند که جمهوری فاقد ایدئولوژی منسجم است و ارزشها و اندیشه های نو به اندازه کافی به شهرها و روستاها رسیده است (Toprak, 1981: 8). دوران تک حزبی با استفاده از سیاست سکولاریسم تنها رابط هویتی میان مرکز و پیرامون- یعنی اسلام- را تضعیف کرد. بعد از مرگ آتاتورک در سال ۱۹۳۸ مزیتی که جامعه ترکیه از آن برخوردار شد، نوعی دموکراسی هدایت شده چندحزبی بود (مزروعی، ۱۳۸۷: ۱۵۳-۱۵۷) نخبگان حاکم متشکل از نظامیان، بوروکراسی اداری و روشنفکران، که همراه با نخبگان روستایی، شامل اشراف و بزرگان، زمینداران و طبقه تجاری در حال ظهور در کنار یکدیگر وحدت و ثبات دولت- ملت جدید را تأمین میکردند (موتقی، ۱۳۸۰: ۱۷). این ائتلاف تا پایان این دوره «۱۹۲۳-۱۹۵۰» دست نخورده باقی ماند و این امر نخبگان بوروکراتیک- نظامی

را قادر بر عهده‌گرفتن دگرگونی نهادی و سیاسی و سرکوب همه مخالفان ساخت. چرخش مسالمت‌آمیز قدرت نیز به عنوان سومین ویژگی این مرحله شناخته می‌شود. حزب جمهوریخواه خلق در انتخابات آزاد ترکیه در ۱۹۵۰ به سختی شکست خورد و حزب دموکرات ۶۹ درصد کرسیهای مجلس را از آن خود ساخت. تأکید اساسی حزب دموکرات «DP» مبنی بر باز بودن جامعه از یک سو و حذف تعصبات دینی از سوی دیگر، ویژگیهای متنوع حزب را نشان میداد. برنامه حزب دموکرات لیبرالیسم اقتصادی، محافظه‌کاری اجتماعی، دین پروری و کمونیسم ستیزی بود. این پیروزی چرخشی کامل در مناسبات دین و دولت در ترکیه پدید آورد. به طور کلی، این دوره بازتاب نوسازی اجتماعی و سیاسی و به همان اندازه تأکیدات ویژه بر نمادهای فرهنگ ملی بود. با این حال این حزب با کودتای ارتش در ۱۹۶۰ ساقط شد.

"شاکله فکری ملی گرائی ترکی به عنوان یک نیروی منسجم طی دو دهه اول قرن بیستم پی ریزی شد. فشارهای خارجی، عدم انسجام داخلی و رفاه ملت که در درون امپراطوری عثمانی در حال نابودی بود، محیطی را ایجاد کرد که نیاز به یک ایدئولوژی اتحاد بخش جدید بود. از طرفی سکولاریسم موجود در جنبشهای ملی گرا در تضاد با ایده جامعه اسلامی عثمانی بود. بنابراین فرمول دوگانه ضیاء گوک آلپ (Ziya Gokalp) آن چیزی ایجاد شد که تکلی (Tekeli) می خواند که جنبه‌های مادی و علمی جامعه را به عنوان تمدن و سیستمهای ارزشی را به عنوان فرهنگ تعریف کرده است. در نتیجه یک انشعاب بین فرهنگ، هویت و انسجام ترکی و یک جهت گیری بین‌المللی برای رسیدن به پیشرفتهای علمی و اجتماعی وجود خواهد داشت. فرمول گوکالپ در نهایت نیازمند ملغمه ای از تمدن غربی، حکومت جامعه ترک و اسلام به عنوان عقیده شخصی افراد بود" (Holod, 2005, 9). به اعتقاد گوکالپ ترکها در قدم اول می بایست از طریق کشف سنن و تاریخ گذشته خویش محدودیت‌های ناشی از تاثیر فرهنگ‌های بیگانه را از میان برداشته، سپس از وحدت تمام اقوام و ملل ترک از کرانه‌های دریای سیاه گرفته تا کوههای تین شان چین سرزمینی واحد و یکپارچه یعنی توران بزرگ را تشکیل دهند.

در زمانی که غرب به شکلی سریع به دنبال انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) نیروی حرکتی جدیدی پیدا کرد، امپراتوری عثمانی وارد یک دوره رکود و کاملاً در پی این پیشرفت‌ها متوقف شد. موفقیت‌های اقتصادی و پیشرفت‌های نظامی و علمی ملل اروپایی، رهبران عثمانی را متحیر ساخته بود، لذا روابط تجاری با امپراتوری بریتانیا، فرانسه، اتریش و روسیه برقرار شد و پیمان تجاری سال

۱۸۳۸ بین امپراتوریهای عثمانی و بریتانیا که اولین سند رسمی مربوط به کاپیتالیسم غرب در ترکیه دانسته میشود، منعقد شد. طی این دوران ترکهای برگزیده از فرانسه و بریتانیا با هم پیمانان خارجی شان دیدار میکردند و در مورد یافته هایشان گزارش ارائه میکردند. "فرایند توسعه این تبادلات توسط اصلاحات با عنوان "تنظیمات" در سال ۱۸۳۹ تعریف و تدوین شد. بیانیه "تنظیمات"، هدفش؛ نوسازی، بازسازماندهی و متحد و روزآمدتر شدن تمام جنبه های بخش دولتی بود. ضمناً علیرغم اینکه این کار عمدتاً یک اصلاحات قانونی بود، اما دیدگاهی از زندگی شهری را به همراه آورد که همسو با بقیه دنیای پیشرفته بود (Ayatac, 2007, 116). برنامه "تنظیمات" ابتدا بر اصل برابری تحت قانون تأکید میکرد و امنیت زندگی و مال را برای همه توابع امپراتوری تضمین می نمود. سپس اقدامات اصلاحی قابل توجه در فضای قضایی، آموزشی و مالی به اجرا درآمد و ساختار اجرایی دولت، تغییر و تحول پیدا کرد. اصلاحات "تنظیمات" توسط نخبگان، با یک جهت گیری غربی تدوین شد و به عنوان اولین برنامه فراگیر و منسجم با مدل قراردادان سازمانها و نهادهای اروپایی اقدام به پیاده سازی شد" (Bozdoghan, 1997).

ملی گرایی ترکی از سلجوقی و عثمانی تا جمهوری

دو امپراطوری سلجوقی و عثمانی، نقش مهمی در تثبیت باورهای "هویت محور" و "نژاد محور" ترکی ایفا کرده اند، اما در عین حال، در هر دو امپراطوری، منش و مشی عملگرایی حاکم بوده و به منظور استفاده از ظرفیت های همه اقوام، منعی برای به کارگیری کردها، فارس ها، اعراب و دیگر اقوام منطقه در ساختار سیاسی و اجرایی وجود نداشت. در دوران زوال و سقوط امپراطوری عثمانی، تلاش برای حفظ آناتولی و تکه پاره های برجای مانده از قلمرو وسیع عثمانی و ظهور شخصیت نظامی - سیاسی، مصطفی کمال آتاتورک، مفهوم ملی گرایی، در آغاز مسیر جمهوری، چندان تند و رادیکال نبود. اما پس از دو عصیان بزرگ کردهای دیاربکر به رهبری شیخ سعید پیران و کردهای علوی درسیم به رهبری سید رضا، ناسیونالیسم ترکی نه تنها نژاد محورتر شد، بلکه تحت تاثیر افکار هیتلر و موسولینی، توجه عمیق به خون و نژاد در ترکیه بیشتر شد.

تعریف ملی گرایی ترکی

اساساً تعریف مبانی و حدود و ثغور و ویژگی های رفتاری ملی گرایان در ترکیه، اندکی

پیچیده است. چرا که ناسیونالیسم ترکی، صورت واحد و ثابتی ندارد و خیلی وقت‌ها در ترکیه، ملی‌گرایی می‌تواند موضع سیاسی و منظر فکری و رفتاری چند گروه متفاوت و متضاد با هم باشد. مثلاً یک اسلام‌گرا می‌تواند در عین حال، یک ناسیونالیست دوآتشه نیز باشد. (نمونه بارز آن دولت باغچلی است که همواره در نگرش ملی‌گرایی او و هواداران حزب، ملی‌گرایی، ابعاد نژادی و هویتی نیز دارد). یک محافظه‌کار اسلام‌گرای دیگر می‌تواند ملی‌گرا باشد، اما توجه چندانی به مسائل نژادی و زبانی نداشته باشد و ملی‌گرایی را در قالب توجه به قدرتمندتر کردن ترکیه و تلاش برای استقلال و خودکفایی تعریف کند. (مانند حزب اسلام‌گرای سعادت و شاگردان نجم‌الدین اربکان).

تفاوت مشی ملی‌گرایان در ترکیه

هم‌اکنون، حزب جمهوری خلق (CHP) بر اساس تفکر ملی‌گرایی ترکی نسخه کمالیستی عمل می‌کند. اما حزب حرکت ملی (MHP) به رهبری دولت باغچلی، مهمترین جریان ملی‌گرای ترکیه است که مفاهیمی همچون خون، نژاد، تبار، باورهای تاریخی - اسطوره‌ای و توجه به قدرت ملی ترکیه در کنار باورهای دینی و اسلامی و برجسته کردن گفتمان برخورد تند و قاطع با کردها را به عنوان اصلی‌ترین مبانی خود، پذیرفته است. حزب خوب (IYIP) به رهبری خانم مرال آکشنر نیز در الگوی فکری ملی‌گرایی، تقریباً از همان نسخه تورکش - باغچلی پیروی می‌کند و حزب وحدت بزرگ (BBP) به رهبری مصطفی دستیجی نیز به همین جریان نزدیک است. اما احزاب دیگری که گفتمان اسلام‌گرایی را بیش از دیگر گفتمان‌های سیاسی و فکری برجسته کرده‌اند، در توجه به آرمان‌های ملی‌گرایانه ترکی، اول عقاید دینی و اسلامی را در اولویت قرار می‌دهند که می‌توان با اندکی تفاوت در این زمینه، حزب عدالت و توسعه (AKP) به رهبری رجب طیب اردوغان و حزب سعادت (SP) به رهبری کاراملا اوغلو را در این سپهر سیاسی، نزدیک به هم قلمداد کرد. البته برخی جریانات کمونیستی و احزاب کوچکی نظیر حزب وطن به رهبری دوغو پرینچک نیز، توجه به نژاد و هویت ترکی و تعصبات نژاد محور را در کنار باورهای چپ، حفظ کرده و به آن دامن می‌زنند.

هم‌اکنون در فضای سیاسی و اجتماعی ترکیه، به خاطر اهداف و منافع سیاسی ائتلاف جمهور (حزب عدالت و توسعه و حزب حرکت ملی) اردوغان و یاران او، دولت و حزب حاکم ترکیه، قدم در مسیری نهاده که از لحاظ منش فکری و جهان‌بینی، ارتباط و انطباقی با اهداف اولیه

و مرام اساسنامه‌ای آکپارتی ندارد و بنابراین می‌توان پیش بینی کرد که در صورت تغییر موازنه و معادلات رقابت داخلی احزاب در ترکیه، ملی‌گرایی نیز، دستخوش تحول شود. اما آنچه اهمیت دارد، این است که سران احزاب کنترل اوضاع را از دست ندهند و اجازه ندهند که رشد و تقویت ملی‌گرایی، منجر به تشدید اختلافات شود.

ملی‌گرایی در ایران

هویت ملی در ایران معاصر^{۱۱} برای حل و فصل موضوع هویت در ایران، میان سه منبع ایران، اسلام و لیبرالیسم غرب، نوعی هارمونی باید ایجاد گردد. ایران و ایرانیت یک منبع هویت سرزمینی و تاریخی است. اسلام یک منبع هویت معنوی، اعتقادی و یک جهان بینی وسیع اجتماعی-سیاسی است. لیبرالیسم غرب منبعی فلسفی با کاربردهای اقتصادی، سیاسی و حتی فرهنگی است^{۱۲} (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۴۳).

البته عواملی نظیر اشتراکات قومی، مذهبی، زبان‌گویی و ... زیرمجموعه‌های از سه عامل کلی فوق است. آنچه بعد از انقلاب مشروطه و تلاش برای حاکمیت قانون در کشور ما اتفاق می‌افتد، تأکید بر الگویی است که برای بازگشت به گذشته، نفی ویژگی اسلامی، ندیدن الزامات ناشی از پذیرش هویت اسلامی و در واقع تأکید بر ایرانیت است. آنچه در سیاست‌های دوره رضاشاه دیده می‌شود، نفی این ویژگی اسلامی، تلاش برای از بین بردن آثار و عوارض هویت عنصر اسلامی در هویت ملی و برجسته‌سازی عنصر ایرانیت و شرایط گذشتگان و نیاکان و ندیدن این الزام بسیار سنگین در یکپارچه دیدن این عناصر است^{۱۳} (کولایی، ۱۳۸۶: ۵۹). دین منظور هویت ملی ایران در چهارچوب مولفه‌های سه‌گانه فرهنگی آن یعنی اسلامیت، ایرانیت و تجدد مورد ژرف-اندیشی قرار گرفته و تأثیر آن بر سیاست خارجی ایران انجام پذیرفته است. (موسوی، ۱۴۰۰: ۱).

لذا به نظر میرسد بررسی جایگاه هویت ملی در دوره پهلوی اول در میان‌گرایی‌های فکری ملی‌گرایانه می‌تواند ساختار بحث را شکل دهد.

رویکردهای نظری به منشا ناسیونالیسم ایرانی

در خصوص منشاء هویت ملی در ایران و همچنین آذربایجان نظریات مختلفی از سوی اندیشمندان داخلی و خارجی مطرح شده است که بطور کلی در قالب سه رویکرد به بررسی آن خواهیم پرداخت:

غرب‌گرایی

تعدادی از محققان و اندیشمندان تاریخ معاصر ایران بر این باورند که تکوین هویت ملی و فاصله گرفتن از هویت قومی، قبیله‌ای و محلی عمدتاً تحت تأثیر جریان‌های ناسیونالیستی غرب می‌باشد و نقطه عزیمت این تأثیرپذیری نیز انقلاب مشروطه می‌باشد و از آنجا که مراودات ایالت آذربایجان با فرنگ بیشتر بود، به همین دلیل این منطقه زودتر از سایر ایالات و مناطق ایران از مولفه‌های ناسیونالیستی غرب متأثر شده و این ایده‌ها را در تمام قلمرو ایران رواج داده است. از جمله بزرگان فکری این باور می‌توان به میرزا فتحعلی‌خان آخوندزاده و سیدحسن تقی‌زاده اشاره نمود. این دو شخصیت فکری و سیاسی خودشیفته جریان‌های تجددگرایی در غرب بودند و بر این تصور بودند که راه نجات و موفقیت تمام کشورها الگوپذیری از غرب و ترویج مولفه‌ها و مصادیق تجددگرایی در جامعه متبوع می‌باشد. پیروان این نظریه در تاریخ معاصر ایران رو به فزونی بوده و شخصیت‌های علمی برجسته‌ای چون داریوش آشوری، حسین بشیریه، صادق زیباکلام و قاسم شعله‌سعدی نیز از حامیان این نظریه هستند و تکوین هویت ملی و گرایش‌های ناسیونالیستی در ایران را نوعی تقلید و الگوپذیری از غرب می‌دانند. همین طیف از دانشمندان بر استقلال و تمامیت ارضی کشور تأکید نموده و با جریان‌های تجزیه‌طلبانه و واگرائی‌ها به شدت مخالفت نموده‌اند.

همچنین این جریان فکری بر این باور است که دولت ملی و سرتاسری در تاریخ معاصر ایران با روی کار آمدن رضاشاه و تأسیس سلسله پهلوی معنا پیدا کرد چرا که تمامی سلسله‌های قبلی نوعی دولت قبیله‌ای محسوب می‌شدند و اگر هم بر سرتاسر ایران حکومت می‌کردند ولی همیشه درگیر قدرت‌طلبی قبایل دیگر بوده و قدرت خود را نیز بیشتر متکی به حمایت قبیله خود بودند. (کریمی مله، ۱۳۸۸: ۱۲۶)

برخی از نویسندگان با این نظریه با شک و تردید برخورد می‌کنند چرا که اینان بر این نظر هستند که ایران یک کشور تاریخی است و می‌توان رگه‌های از شبه ناسیونالیسم را در ادواری از تاریخ ایران جستجو کرد، بخصوص ایران قبل از اسلام یک امپراطوری بزرگ و متمرکزی محسوب می‌شد که از جمله ستون‌های مهم این امپراطوری، شبه ناسیونالیسم ایرانی بود. هر چند که این ستون بعد از حمله اعراب و فروپاشی امپراطوری ساسانی به شدت آسیب دید ولی ایده ایرانخواهی و تأسیس کشور ایران همیشه در جریان‌های فکری و قیام‌های سال‌های بعد از سلطه اعراب و هجوم ترکان آسیای شمال شرقی مشهور است و اوج این ایده ایران‌شهری را می‌توان در

شاه‌کار فردوسی جستجو نمود. (انتخابی، ۱۳۸۱: ۱۶۱)

حدود نهمصد سال بعد این باور و آرمان در سلسله صفوی نمود و ظهور یافت هر چند که ناسیونالیسم ایرانی این عصر با باورهای مذهبی شیعی نیز درهم آمیخت ولی به جرأت می‌توان ادعا نمود که شاهان صفوی به همان نسبت که گرایش‌های شیعی داشتند، به شدت حس ناسیونالیستی و حتی مداراگری نیز در شاهان این سلسله قوی بود و اوج آن را در عصر شاه عباس کبیر می‌توان ملاحظه نمود. (شعبانی، ۱۳۸۹: ۴۳)

باستان‌گرایی

بر اساس این اصل، ایرانیت نه آن چه که ما اکنون هستیم، بلکه حقیقتی است که با ورود اسلام منهدم و تخریب گشته است. ایندوره در کلیت خود شایسته تکریم است. این‌ها شامل دین زرتشت، آیین و رسوم فرهنگی، خلق و خوی ایرانیان باستان و حتی ویژگی‌های نژادی و جسمانی آریاییان می‌شود. در این میان عامل عمده را بایستی در نیازها و اقتضائات تاریخی و اجتماعی تشکیل نخستین حکومت متجدد در ایران یافت. برای حکومتی که ریشه در کودتا و قدرت نظامی داشت و تا حد زیادی برخلاف ساختارها و جریانهای داخلی عمل می‌کرد، ظاهراً ناسیونالیسم آریایی می‌توانست پایه مناسبی برای مشروعیت بخشی به آن باشد (حشمت زاده و دیگران، ۱۳۹۳: ۷۵).

پیروان نظریه باستان‌گرایی بر این باورند که با اینکه بسیاری از مولفه‌ها و علائق ناسیونالیستی از قرن نوزدهم میلادی به بعد وارد قلمرو ایران شده و ایده‌هایی چون ملت، حکومت ملی، قانون‌گرایی، حقوق شهروندی، عرفی‌گری، پلورالیسم و امثال آن‌ها برگرفته از آموزه‌های اندیشه‌ورزان غرب چون ژان ژاک روسو، جرمی بنتام، مونتسکیو، ولتر و امثال آن‌ها می‌باشد ولی این موضوع در خصوص ایران که از قدمت تاریخی چندین هزار ساله برخوردار است و اولین امپراطوری متمرکز دنیا را تأسیس کرده است چندان صحیح نیست. ایران تمدنی هفت هزار ساله دارد و علیرغم کثرت قومی و فرهنگی و وجود گروه‌های زبانی، نژادی و مذهبی مختلف، نوعی وحدت ملی نیز بر این سرزمین حاکم بود و در مواقع خطر هم این اقوام در کنار هم از استقلال و تمامیت ارضی کشور دفاع می‌کردند. (کبیری، ۱۳۸۹: ۵۱) از جمله اندیشه‌ورزان این نظریه می‌توان به عبدالرحیم طالب‌زاده و میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله تبریزی اشاره نمود. (قاسمی و ابراهیم آبادی، ۱۳۹۰: ۱۱۷). همچنین سیدحسن تقی‌زاده با اینکه به شدت شیفته غرب و دستاوردهای

تمدن غربی بود ولی نسبت به ایران قبل از اسلام نیز تعلق خاطر داشت و میراث فرهنگی، سیاسی و تاریخی ایران باستان را در تکوین هویت ملی و پایایی کشور ایران موثر می‌دانست. لذا در کنار فتحعلی‌خان آخوندزاده از قدمت تمدن یونان، هند، چین و ایران یاد می‌کند و آن‌ها را حامل نوعی شبه ناسیونالیسم که رگه‌هایی از عناصر ناسیونالیسم مدرن را با خود داشتند، می‌داند.

البته از نظر نگارنده، چند ایراد به استدلال وارد است؛ اول اینکه یکی از ایرادات مدرنیست‌ها و جریان‌های قومی نه انکار تاریخ و تمدن ایران، بلکه انکار موجودیتی سیاسی با نام مشخص ایران است، اما درباره آثار تاریخی و ادبی دیگر که به آن استناد می‌نماید، ظاهراً از آوردن مصداق عینی کاربرد واژه ایران در آثار مذکور ناتوان بوده است. حتی می‌توان آوردن بعضی از این آثار را در رد ادعای خود نویسنده دانست؛ مثلاً در عناوین هیچکدام از کتابهای مذکور اسمی از ایران نبرده شده و از آن به عنوان عجم و فارس نام برده شده که هرچند نشان دهنده بخشی از هویت ایرانی می‌باشد اما این به هیچ عنوان به معنای هویت ملی ایرانی نیست. این کتاب‌های تاریخی که به بررسی تاریخ ایران پرداخته‌اند، از سلسله‌ها یاد می‌کردند مانند هخامنشیان، ساسانیان، اشکانیان و... نه از موجودیتی بنام ایران. همچنین نگارش آثار تاریخی و ادبی نویسندگان ایرانی به زبان عربی، نمی‌تواند نشان از هویت ملی آنان باشد که زبان فارسی را به عنوان ستون هویت ملی نادیده گرفته‌اند. البته وجود کلمه ایران در آثار نظامی گنجوی و فردوسی و برخی دیگر از شعرا و نویسندگان و احساس تعلق به ایران در این اشعار می‌تواند دلیلی بر وجود هویت ایرانی و ایران‌دوستی و حب وطن در بین بخشی از نخبگان ایران بود اما نمی‌توان آنرا به کل ایران و تمامی دوران تاریخی سرایت داد.

الزامات تاریخی

این نظریه بر این باور است که سیر تکوینی هویت ملی و گرایش‌های ناسیونالیستی در ایران فراز و فرودهای متعدد تاریخی داشته است. اگر تأسیس سلسله هخامنشی را نقطه آغازین تأسیس کشور ایران بدانیم، در مدت دویست و بیست سال حکومت این سلسله مولفه‌های ناسیونالیستی و گرایش‌های قوی ایران‌خواهی تقویت شد و ایران در مقابل یونان یک سرزمین بخصوص با حکومت و حاکمیت واحد و جمعیتی مشخص نمود خارجی پیدا کرد. (مسگر، ۱۳۸۸: ۴۱) در این عصر در کنار هویت سیاسی، امپراطوری ایران هویت واحد فرهنگی نیز پیدا کرد و نوعی پلورالیسم

زبانی، مذهبی و قومی شکل گرفت که تحت لوای یک حکومت واحد و متمرکز با همدیگر همزیستی مسالمت‌آمیز و همدلانه‌ای را داشتند. (همان: ۵۲)

به دنبال حمله اسکندر مقدونی و سقوط امپراطوری هخامنشی، هویت ملی ایران به شدت خدشه‌دار شد و به مدت صد سال سرزمین ایران تحت سلطه سلوکیان یونان قرار داشت و دیگر از هویت سیاسی و فرهنگی ایرانی چندان اثری نبود و برعکس، یونانیت‌خواهی و گرایش‌های غرب‌گرایانه بخصوص در نیمه غربی ایران رواج یافت تا اینکه سلسله اشکانیان از خاکستر حمله اسکندر بپا خاست و مدت نزدیک به پنج قرن بر این سرزمین حکومت نمود. تحلیل‌گران تاریخ معتقدند که حدود نیمی از این مدت یعنی دویست و پنج ساله، شاهان اشکانی تحت نفوذ سیاسی و فرهنگی یونان بودند. بنابراین در این مدت مولفه‌های ناسیونالیستی در ایران مجال ریشه دواندن و رشد به خود ندید و در این مدت هنوز نموده‌ها و مولفه‌های فرهنگی یونان در ایران تظاهر بیشتری داشت. ولی از نیمه دوم سلطنت این سلسله کم‌کم سنت‌های هلنی رنگ باخت و در این دوره که تقریباً از اوایل ظهور حضرت مسیح شروع شد، شاهد نوعی نوزایی فرهنگی و هویت‌طلبی ملی در ایران هستیم و زوال یونان و ظهور قدرت جدیدی به نام امپراطوری روم در تکوین این نوزایی موثر بود. شاهان اشکانی از زمان ارد سوم خود را شاهنشاه می‌خواندند که نشانگر ادعای آنان بر جانشینی هخامنشیان بود. سلسله سوم ساسانیان بودند که حدود ۴۲۷ سال (۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی) بر سرزمین بزرگ ایران حکومت کردند. در دوره این سلسله باز هویت ملی و مولفه‌های ناسیونالیستی ایرانی تقویت شده و حتی به فراتر از قلمرو این امپراطوری یعنی چین و هند و اروپای غربی و آفریقا هم رسید. (تاجیک، ۱۳۷۹: ۱۶۷) به نظر می‌رسد که برای اولین بار دین زرتشتی به عنوان دین رسمی و قانون ایران اعلام شد. زبان و خط فارسی رونق گرفت و انواع خدای نام‌ها تالیف و عرضه گردید و همچنین نظام اداری و سیاسی کشور سامان گرفت. با حمله اعراب مسلمان، این امپراطوری سقوط کرد و هویت ایرانی بار دیگر به محاق فراموشی فرو رفت. نموده‌های ناسیونالیستی تحت نفوذ انترناسیونالیسم اسلامی و امت مسلمان قرار گرفت. (احمدی، ۱۳۸۲: ۱۷) از قرن دوم هجری حکومت‌های نیمه مستقل در نیمه شرقی ایران البته به سرکردگی ترکان پا گرفتند. در اغلب این حکومت‌ها هویت ایرانی تحت سیطره حکومت ترکان و آموزه‌های دینی بود. ایران فرهنگی به حیات زیرزمینی و در سایه خود ادامه داد ولی از هویت سیاسی ایران چندان اثری نماند تا اینکه در عصر صفویان کم‌کم آموزه‌های ناسیونالیسم ایرانی پا و در عصر

قاجار تحت تأثیر غرب اوج گرفت و در عصر پهلوی نمود و ظهوری برجسته‌ای یافت. (باوند، ۱۳۷۹: ۲۶) از جمله حامیان این نظریه احمد اشرف جامعه‌شناس معاصر ایرانی است. وی بر این نظر است که قبل از هر چیز هم از نظر تاریخی و هم از نظر تحلیل بین دو مفهوم «هویت تاریخی و فرهنگی ایرانی» و «هویت ملی ایرانی» باید قائل به تمایز شد. وی هویت ملی را از مولفه‌های عصر حاضر می‌داند و پیوند زدن آن را به گذشته تاریخی ایران نمی‌پذیرد. (اشرف، ۱۳۹۰: ۹)

در آذربایجان نیز افکار عبدالرحیم طالب‌زاده به این رویکرد نسبتاً نزدیک است. وی «هویت تاریخی و فرهنگی ایرانی» را مقوله‌ای تاریخی می‌داند که از فردای تأسیس تمدن ایرانی به اشکال گوناگون بازسازی و عیان شده است. وی مفهوم هویت تاریخی ایران را مربوط به عصر ساسانیان می‌داند که در طول تاریخ با فراز و نشیب‌هایی همراه بوده است و از عصر صفویه صیغه‌ی ملی- مذهبی به خود گرفت و در عصر قاجار به صورت «هویت ملی ایرانی» نمایان گردید. (تاجیک، ۱۳۷۹: ۱۵۶)

نتیجه‌گیری

از آغاز سالهای ۱۹۲۰ میلادی، دو کشور ایران و ترکیه حکومت‌هایی را تجربه کردند که خواستار تحولات بنیادین در روشهای حکومت و نحوه زندگی مردم بودند. این حکومتها از سویی چشم به پیشرفته‌ها و تمدن غرب داشتند و از سویی دیگر نیاز به بازخوانی تمدنهای با شکوه گذشته و تعریف قدرتی تاریخی از کشور خود داشتند. پروژه تعریف هویت ملی با در نظر داشتن بسترهای موجود ملی گرایانه هر کشور تحت تاثیر عواملی نظیر خواستگاه‌های مذهبی، کشف جنبه‌های تاریخی و باستانی، نفوذ کشورهای غربی، تأثیرپذیری نخبگان و فرهیختگان از غرب و تعامل حاکمان این دو کشور، موجب ظهور جنبش‌های ملی گرایانه شده بود. تاریخ معاصر ترکیه نیز تحت تاثیر حرکتی پرتکاپو بین نفوذ مدرنیته و گرایش‌های ملی‌گرای قرار گرفته بود. این حرکت در هر دوره منجر به برتری جویی یکی از رویکردهای فوق شده است، به گونه‌ای که میتوان چنین مطرح کرد که از ۱۹۲۰ تا ۱۹۶۰ در هر دوره ده ساله نوسان ملی‌گرای و مدرنیته وجود داشته است. همانطور که بیشتر نیز توضیح داده شد به طور عمده در دو دوره تاریخی ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۸ میلادی (۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ هجری شمسی) و ۱۹۳۸ تا ۱۹۵۰ میلادی (۱۳۱۶ تا ۱۳۲۸ هجری شمسی) جنبشهای ملی‌گرا در ترکیه، تحت تأثیر سیاست‌های دولت حاکم ترکیه، اقدام به ارائه پروژه‌های ملی‌گرایانه خود نمودند. اما از سوی دیگر باید آشنایی ایرانیان با فرهنگ و نظریات جدید غربی را مد نظر قرار داشت که گسستی نسبی در همسایگی با

ترکیه داشته است. پس از آشنایی با تمدن غربی به شکلی مطلق با آن مواجه شدند که در بسیاری موارد به طرد سنت و الزام به تجدد به معنای صرفاً غربی داشتند. پس برای شکل‌دهی به تخیل‌های سیاسی و اجتماعی جدید، نیازمند بازآفرینی تاریخی جدیدتر و برساخت‌های اجتماعی تازه‌تری از واقعیات تاریخی گذشته هستیم.

پیشنهادات

- تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی در تداوم جریان ناسیونالیستی ماقبل خود، اما در شکلی وسیع‌تر و گسترده‌تر با دخالت و حمایت آن در دوره پهلوی اول شکل می‌گیرد.
- گفتمان ناسیونالیستی تاریخ‌نگاری گذشته را به گونه‌ای روایت می‌کند که تمامی اجزای آن حول یک مفهوم محوری و اساسی بنام ایران قرار گیرد.
- در گفتمان ایدئولوژیک ناسیونالیستی این مقطع تمایل به یکسان‌سازی فرهنگی که سیاست اصلی رضاشاه برای تشکیل دولت مطلقه مدرن بود، به چشم می‌خورد، چنانکه قومیت‌ها و مذاهب مختلف مانعی در برابر این یکسان‌سازی است.

منابع

- احدی، محمد و کلانتری، فتح‌ا... (۱۳۹۶). «نوع‌شمایی‌گرایی در ترکیه و تاثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه امنیت ملی، سال ۷، شماره ۲۴.
- اخوان کاظمی، بهرام و غلامی، محمدحسن (۱۴۰۰). «پایایی و پویایی کمالیسم در سیاست خارجی معاصر ترکیه»، فصلنامه سیاست جهانی، دوره ۹، شماره ۱.
- اسمیت، آنتونی دی (۱۳۸۳). ناسیونالیسم: نظریه، ایدئولوژی، تاریخ، ترجمه منصور انصاری، تهران: موسسه مطالعات ملی.
- اسمیت، فیلیپ و برد وست (۱۳۸۴). فرهنگ‌پژوهی، ترجمه محبوبه مهاجر در دایره المعارف ناسیونالیسم، تهران: وزارت امور خارجه، جلد دوم.
- انتخابی، نادر (۱۳۸۱). ایرانیان و اندیشه ناسیونالیسم، تهران: نشر گفتار.
- اوزکریمی، اوموت (۱۳۸۳). نظریه های ناسیونالیسم، مترجم محمد علی قاسمی، تهران: انتشارات موسسه مطالعات ملی.
- باوند، هرمیداس (۱۳۷۹). «سیر تحول تاریخی هویت ملی در ایران از اسلام تا به امروز»، فصلنامه مطالعات ملی، سال ۲، شماره ۱۵.
- حسینی، سید رسول؛ میری، سید جواد؛ ابطحی، سید مصطفی و پولادی، کمال (۱۳۹۸). «هویت ملی در ابهام: از ناسیونالیسم تا بنیادگرایی در خاورمیانه»، جستارهای سیاسی معاصر، سال ۱۰، شماره ۲.
- حشمت‌زاده، محمدباقر؛ نازاریان، سیدمحمودهاب و حیدری دلفاراد، سولماز (۱۳۹۳). «ناسیونالیسم از منظر شهروندی در عصر پهلوی اول با تأکید بر قومیت‌ها»، جستارهای سیاسی معاصر، سال ۵، شماره ۱.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۲). «هویت خاورمیانه ای ترکیه: تاکید منطقه‌ای»، فصلنامه سیاست جهانی، دوره ۱، شماره ۲.
- رنان، ارنست (۱۳۸۶). «چیستی ملت» در جان هاجینسون و آنتونی اسمیت، ملی‌گرایی، ترجمه مصطفی یونسی و علی مرشدی‌زاد، تهران: پژوهشکده مطالعه راهبردی.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۶). تقابل لیبرالیسم و اسلام در هویت در ایران به کوشش علی اکبر علیخانی، چاپ دوم، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- شعبانی، امامعلی (۱۳۸۹). «مولفه‌های هویت ملی ایرانیان»، تهران. جام جم (ویژه‌نامه ایام: تاریخ معاصر)، شماره ۶۱، مهرماه.

صولت، رضا و قوام، عبدالعلی (۱۳۹۵). «بررسی چرایی موانع عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا بر اساس هویت و معیارهای ارزشی-هنجاری این اتحادیه»، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، سال ۸، شماره ۲.

قاسمی، علی اصغر و ابراهیم آبادی، غلامرضا (۱۳۹۰). «نسبت هویت ملی و وحدت ملی در ایران»، فصلنامه راهبرد، سال ۲۰، شماره ۵۹، تابستان.

کولایی، الهه (۱۳۸۶). سیر هویت ملی در ایران، چاپ دوم، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.

کاتم، ریچارد (۱۳۷۲). ناسیونالیسم در ایران قرن بیستم، تهران: گفتار.

کبیری، افشار (۱۳۸۹). «بررسی تحولات تاریخی هویت ملی در ایران»، تهران، پژوهشنامه هویت، شماره ۳.

گلنر، ارنست (۱۳۸۸). ناسیونالیسم، ترجمه سید محمدعلی نقوی، تهران: نشر مرکز.

مزروعی، علی (۱۳۸۷). «تجربه حزب عدالت و توسعه ترکیه»، فصلنامه آئین، شماره ۱۹ و ۲۰.

مسگر، علی اکبر (۱۳۸۸). «نهادهای هویت‌ساز در دوره پهلوی اول: نمونه (سازمان پرورش افکار)»، پیام بهارستان، شماره ۳.

موثقی، سیداحمد (۱۳۸۰). «بررسی تجربه نوسازی فرهنگی و سیاسی در ترکیه در فاصله سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۵۰»، فصلنامه سیاست، شماره ۵۲، تابستان.

موسوی، سید محمدرضا (۱۴۰۰). «تاثیر هویت ملی چندپارچه ایران بر توسعه سیاسی کشور»، فصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی انقلاب اسلامی، سال ۲، شماره ۳، پاییز.

یاووز، هاگان (۱۳۹۱)، سکولاریسم و دموکراسی اسلامی در ترکیه، ترجمه احمد عزیزی، چاپ دوم، تهران: نشر نی.

Ahmad, Firuz (2005), Turkey, The quest for Identity, Oxford: One World, International Affairs, Vol.54, No.1.

Ayataç, Hatice (2007), The International Diffusion of Planning Ideas: The Case of Istanbul, Turkey.2007; 114, Journal of Planning History.

Bozdogan. Sible and Kasaba. Resat. Eds (1997), Rethinking Modernity and Identity in Turkey. Uneversity of Washing Press.

Gellner, E (1987), Culture, Identity and politics, Cambridge un press.

Gellner, E (1983), National and nationalism, Cambridge un press.

Holod, Renata-Evin, Ahmet-Ozkan, Suha (2005), Modern Turkish Architecture ,published by the chamber of Architects of Turkey, Second edition, Ankara.

Toprak, Binnaz (1981), Islam and political Development in Turkey, Turkish studies, Vol.6, No.2.